

امکان‌سنجی تحزب در جمهوری اسلامی ایران

سیاست‌م‌تعالیه

- سال پنجم
- شماره هفدهم
- تابستان ۹۶

امکان‌سنجی تحزب
در جمهوری اسلامی
ایران
(۱۳۷ تا ۱۵۴)

ولی محمد احمدوند*، رضا خراسانی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

چکیده

امکان یا امتناع نهادینه‌شدن حزب در ایران هدف پژوهش حاضر است. در این مقاله تلاش شده است به امکان‌سنجی نهادینه‌شدن حزب در ایران پرداخته شود. در مقاله‌ی حاضر ابتدا به ساختارها و کارکردهایی در تاریخ معاصر پرداخته می‌شود که تبادری نامناسب و ناموفق از حزب در اذهان ایجاد کرده‌اند و در ثانی به مقدوریت‌ها و پتانسیل‌هایی پرداخته می‌شوند که می‌توانند به شکل‌گیری پویایی حزبی در جامعه ایران ختم شوند. از این میان اندیشه‌های حضرت امام خمینی(ره) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

واژه‌های کلیدی:

تحزب، نوسازی، امام خمینی، توسعه‌ی سیاسی.

* دانشجوی دکتری دانشگاه شهید بهشتی (vmav1495@gmail.com).

** استادیار دانشگاه شهید بهشتی (reza.khorasani@gmail.com).

تحزب در ایران اگرچه در تاریخ یک صد و اندی ساله‌ی خود با موانع و محدودیت‌های گسترده‌ای روبه‌رو شده است، ولی این نایست حمل بر امتناع تحزب در وضعیت فعلی و آینده‌ی ایران شود. کاربست تحزب در نظام سیاسی ایران اگرچه با مخاطرات و دلگرائی‌های مختلفی مواجهه است، ولی حزب برای نهادینه‌شدن مردم‌سالاری ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. حزب را چرخ‌دنده‌ی دموکراسی خوانده‌اند (دوورژه، بی‌تا). سازوکاری است که موجب تلطیف قدرت و تسهیل عمل سیاسی می‌شود. حزب می‌تواند مردم را از صحنه‌ی جنگ و تفرقه به پای صندوق‌های رای بکشاند؛ فاز تعاملات را تغییر دهد و جامعه را مهبای تجهیز به تفکری عقلانی نماید.

در تاریخ معاصر ما - چنانچه در خود مقاله آمده است - تحزب هیچ‌گاه نتوانست در شکل صحیح و حقیقی ظاهر شود (در متن حاضر به‌ریشه‌های آن پرداخته شده است). با این حال این گذشته‌ی ناموفق را نمی‌توان به ناکارآمدی تحزب تسری داد. با پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه طومار تحزب بنابر اقتضائات میدانی پیچیده شد، ولی نمی‌توان آن را حقیقتی دانست که لزوماً فاقد زنجیره‌ی هم‌ارزی با دال‌های سیاسی انقلاب است. این مهم را می‌توان به احسن وجه در اندیشه‌های بنیان‌گذار انقلاب - حضرت امام خمینی (ره) - یافت. از این حیث نمی‌توان به پتانسیل‌های تحزب در جهت ترفیع معیارها و توسعه‌ی عمل سیاسی اندیشه نکرد.

موانع تحزب در ایران

تحزب در ایران از اوان شکل‌گیری خود با موانع و مخاطرات زیادی روبه‌رو بوده است. موانعی که باعث شدند هیچ‌گاه حتی در بهترین شرایط مدنی که ذیل آن احزاب با کم‌ترین مانع از ناحیه‌ی قدرت سیاسی روبه‌رو می‌شدند، شاهد شکل‌گیری تحزبی که حداقل قربت‌هایی با تحزب واقعی داشته باشد، نباشیم. صاحب‌نظران در باب علل عدم استقرار و نهادینه‌شدن احزاب، موارد متعددی را ذکر نموده‌اند. موانعی که طیفی از ذهنیت‌های فرهنگی، ساختارهای اجتماعی، فاکتورهای سیاسی و گستره‌ای از شرایط و الزامات سیاسی را دربر می‌گیرد، که در مجموع می‌توان از دو دسته عوامل نام برد. "عوامل کارکردی" یعنی عواملی که به عامل انسانی و کنش مستقیم وی عطف و ارجاع دارد؛ و دوم "عوامل ساختاری" که ذیل این دسته نقش ساختارها، مستقل از عامل انسانی پررنگ می‌شود.

عوامل کارکردی

ضعف و فقدان قدرت سیاسی مستقر در زمان شکل‌گیری احزاب

ضعف یا فقدان قدرت سیاسی مستقر در زمان شکل‌گیری احزاب، در کارکردی و انحراف فعالیت حزبی نقشی گسترده دارد. حزب معمولاً در شرایطی کارویژه‌ی مثبتی دارد که جامعه از ثبات سیاسی لازم برخوردار باشد. ثبات سیاسی از نظر آکه به معنای منظم بودن جریان تعاملات سیاسی است (Ake, 1974) و دلالت بر نهادمندی سیاسی دارد (هانتینگتون، ۱۳۷۵)؛ وضعیتی که ذیل آن، ثبات مساوی با «قاعدهمندی» است (سریع‌القلم، ۱۳۷۸). ثبات سیاسی دربرگیرنده‌ی مقولاتی چون: قائدهمندی، حکومت قانون، منظم بودن جریان تعاملات سیاسی می‌باشد. معمولاً وضعیتی را با ثبات می‌گویند که تداومش دوره‌ی زمانی حداقل بیش‌تر از ۲۵ سال را دربر بگیرد. چه این ثبات ذیل یک حکومت دیکتاتوری باشد، چه دموکراسی. اگر به تاریخچه‌ی احزاب در غرب توجه داشته باشیم، احزاب یک‌شبه و در جوی متشنج شکل نگرفته‌اند، بلکه حاصل پروسه‌ای اجتماعی و عمدتاً در وضعیت آرام و ثبات‌مند قوام یافته‌اند. در ایران، حزب در زمان‌هایی شروع به فعالیت کرد که قدرت سیاسی مستقر از کم‌ترین تأثیر برخوردار بود. چه در عصر مشروطه، چه در زمان اشغال ایران در جنگ جهانی اول، چه در دوره‌ی جنگ جهانی دوم و چه در برهه‌های مشابه. این ریشه‌ی ضعیف ساختار حزب همواره ذهنیتی را متبادر کرد که تحزب مساوی تفرقه و تشدد است. اگر ساختار حاکمیت در ازمنه‌ای که قرین ثبات و قدرت است، ساختارهای مدنی را تشویق به تشکیل احزاب می‌کرد، قطعاً نتیجه‌ای غیر از این حاصل می‌شد.

هم‌افزایی گسیخت‌گرا

هم‌افزایی گسیخت‌گرا در مرزهای ایران از جمله عوامل کارکردی اساسی در بدبینی به احزاب و عدم نهادینه‌شدن آن در ایران است. خاصه این که بعضی احزاب در این خصوص سابقه‌ی خوبی ندارند. هم‌افزایی گسیخت‌گرا در مرزها به شرایطی اطلاق می‌شود که ذیل آن، اقوام یا گروه‌های مذهبی در داخل مرزهای ملی یک کشور به سبب تعلق به یک مذهب و یا یک قوم، که در آن طرف مرزهای ملی قرار دارند، گرایش‌ها و گرایانه از خود نشان می‌دهند. به عبارتی، این گروه‌ها با آن طرف مرزها هم‌افزایی دارند، تا با داخل مرزها. پیرامون سال‌های ۱۳۳۲ و ۲۴ شمسی با خروج انگلیسی‌ها بعضی احزاب که حوزه‌ی فعالیت آن‌ها استان‌های مرزی آذربایجان و کردستان بود، یعنی حزب دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری و حزب کومله‌ی کردستان به رهبری قاضی‌محمد در مهاباد، با تأمین مالی و فکری اتحاد جماهیر شوروی عملاً علم خودمختاری برافراشتند. بندهای مختلف

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هفدهم
- تابستان ۹۶

امکان‌سنجی تحزب
در جمهوری اسلامی
ایران
(۱۳۷ تا ۱۵۴)

مرام‌نامه‌های آن‌ها مؤید این مطلب بود. این دو فرقه نه تنها سودای استقلال و جدایی از ایران داشتند، بلکه مقاصدی چون قرار گرفتن در خدمت اتحاد جماهیر شوروی سابق را دنبال می‌کردند (نوذری، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۷). از این حیث، واژه‌ی حزب نه تنها در مناطق مرزی بلکه در کل سیستم تبادری گسیخت‌گرا را در اذهان متبادر می‌کند که البته هنوز این ذهنیت مانع بزرگی را در مسیر نهادی شدن احزاب ایجاد کرده است.

منشأ بیرونی احزاب سیاسی

منشأ بیرونی احزاب سیاسی در ایران از دیگر عوامل نانهادینگی و کژکارکردی تحزب در ایران است. منشأ بیرونی را می‌توان در دو بعد تحلیل کرد: اول منشأ تشکیلاتی حزب/ احزاب، و دوم منشأ دستورات و تحکماتی است که از سوی حوزه‌های اقتداری خارج از مرزهای ملی یک کشور بر ساختار مدیریتی یک حزب یا احزابی اعمال می‌شود. در هر صورت منشأ نفوذ خارجی بر حزب به هر شکل و شیوه باشد، نشانه‌ی خوبی از سلامت یک حزب یا احزاب مختلف نیست.

تاریخ یکی دو قرن اخیر ایران از گرایش‌های غیرمتعارف افراد، گروه‌ها و احزاب مختلفی خبر می‌دهد که به نحوی در مسیر منافع کشورهای بیگانه قرار می‌گرفتند؛ از این میان عملکرد حزب توده بیش‌تر از دیگر احزاب غیرقابل دفاع به نظر می‌رسد. به روایت مدیر شانه‌چی با توجه به اسناد و مدارک فراوان و خاطرات و نوشته‌ها و مصاحبه‌های بسیاری از بنیان‌گذاران و رهبران حزب توده، مدت‌هاست دیدگاه تکوین برون‌زای این حزب، از بدو پیدایش خود، در بستر مناسبات خارجی و منافع بیگانه و به‌مثابه ابزاری و در معادلات جهانی حین جنگ سرد برآمده از دومین جنگ جهانی، بر دیدگاه شکل‌گیری طبیعی و درون‌زای حزب توده‌ی ایران و وابستگی‌های بعدی آن فائق آمده است (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۹).

البته فقط حزب توده به‌مثابه گرانیگاه گرایش‌های چپ‌گرایی در ایران نبود، که بایست ریشه‌های تکوین و منشأ دستورات آن را خارج از مرزهای ملی جست‌وجو کرد. به‌موجب اسناد و پرونده‌های وزارت خارجه‌ی شوروی سابق که اخیراً در دسترس پژوهش‌گران قرار گرفته است، اقدامات پیشه‌وری - رهبر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان - از سوی کمیته‌ای مرکب از استالین، مولوتف و بریا هدایت می‌شده که دستورالعمل‌های خود را به میرجعفر باقروف - صدر کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آذربایجان قفقاز - اطلاع می‌داده‌اند و او به پیشه‌وری ابلاغ می‌کرده است (مهدوی، ۱۳۷۸: ۱۵۰ و معادینخواه، ۱۳۷۸).

بی‌سوادی

از جمله فاکتورهایی که در گذشته مانعی عمده در برابر تحزب محسوب می‌شد، عبارت بود از معضله‌ی بی‌سوادی. تا قبل از شکل‌گیری مدارس به سبک جدید، عمده‌ی نظام آموزش کشور در انحصار مکتب‌خانه‌ها و حوزه‌های علمیه بود. در مکتب‌خانه‌ها خبری نه‌تنها از علوم جدید متناسب با مقتضیات عصر دیده نمی‌شد، بلکه محتوای دروس آموزشی را کتاب‌هایی با موضوعات دینی و اخلاقی تشکیل می‌دادند. به استثنای دارالفنون که در زمان امیرکبیر تأسیس شد، اولین مدرسه به سبک جدید در سال ۱۳۰۵ قمری معادل ۱۸۸۷ میلادی تأسیس شد. تأسیس مدارس و گسترش نظام آموزش در جامعه‌ی سنتی ایران بدون مخاطره نبود. نظر به گزارش‌های تاریخی، محتوای دروس مدارس جدید، یعنی فیزیک و شیمی و زبان خارجه به تصریح شیخ فضل‌الله نوری که نماینده جناح سنتی‌اندیش عصر مشروطه است، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف می‌کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۰۴). در هر صورت این در شرایطی است که به‌نقل از روزنامه‌ی ثریا در عصر مشروطه «در اروپا از هر هزار نفر یک نفر بی‌سواد است و در ایران از هر هزار نفر یک نفر باسواد؛ و این از بدی اصول تعلیم است» (روزنامه ثریا، بی‌تا). این شرایط پیرامون سال‌های مشروطه حاکی از آن است که اولاً تعصبی کور و مخرب نسبت به سوادآموزی به سبک جدید - که واجد دو ویژگی نوگرا و فراگیر بودن است - وجود دارد، که به‌تبع مبین مقاومت در مقابل الگوهای سیاسی جدید، اعم از حکومت قانون، دموکراسی و تحزب است؛ دوم این که بی‌سوادی چنان فراگیر است که به‌قول روزنامه‌ی ثریا از هر هزار نفر یکی باسواد است و به‌قولی فقط ۱۰ درصد مردم صاحب سواد هستند (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۵). طبیعی است در چنین شرایطی، حزب که رکن رکن جامعه‌ی پیشرفته با سطح بالای تحصیلات اجتماعی است، نمی‌تواند پا بگیرد (اتحادیه، ۱۳۷۸).

عدم سنخیت با موازین سنتی

از جمله موضوعات دیگری که منجر به انحراف عملکرد احزاب در ایران شد، در موضعی فراتر، به منشأ نهادهای دموکراتیک در ایران و کشورهای غربی باز می‌گردد. نهادهای دموکراتیک در غرب اگرچه به‌سمت حذف دین از مبنای عمل و مشروعیت سیاسی حرکت کردند، ولی نمی‌توان کتمان کرد منشأ بسیاری از نهادهای دموکراتیک ریشه در تحولات و ادبیات کلیسای مسیحی داشته است. یک مطالعه‌ی اجمالی در تاریخ غرب می‌رساند اهتمام به شورا به‌مثابه یک نهاد سیاسی، ریشه در جنبش شوراگرایی در کلیسای کاتولیک داشته است. این خواست دموکراسی یا مطالبه‌ی تمرکززدایی در رهبری و ساختار کلیسا بود که بالاخره به ساختارهای سیاسی تسری پیدا کرد. غیر از این، نظر به

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره هفدهم
- تابستان ۹۶

امکان‌سنجی تحزب
در جمهوری اسلامی
ایران
(۱۳۷ تا ۱۵۴)

تغییر و تحولاتی که متوجه قوانین در اروپا شد، می‌رساند در اروپا قانون ابتدا از حقوق رومی وارد ادبیات کلیسایی شده است. در این جا قانون، نظر به ملاحظات کلیسایی چکش کاری شد و همین قانون بود که در کاربست دولت مدرن با تغییراتی به کار گرفته شد. مدعای مقاله‌ی حاضر این نیست که قوانین در گفتمان‌های مختلف غربی، متفاوت از هم نیستند؛ چرا؛ متفاوتند. حتی تفاوت‌های فاحش و ماهوی دارند، ولی نمی‌توان کتمان کرد که قانون از دل کلیسا بیرون آمده؛ اگر چه تغییراتی نیز بر آن اعمال شده است. یعنی منشأ قوانین در دولت مدرن، همان قوانین کلیسایی است. البته مثال‌های زیادی در این زمینه وجود دارد. به‌عنوان مثال، عبارت *state of church* در دولت مدرن به *state of realm* تبدیل شد. یا مثلاً واژه «پارلمان» در اصل همان «اتاق‌های اعتراف کلیسا» است (Tierney, 1992. P.1153-1159).

قدر مسلم این که در غرب، نهادهای دموکراتیک ریشه در مذهب و عرف اروپا داشتند، درحالی که در دوره‌ی مشروطه، ما ساختار سیاسی جدیدی را استخدام کردیم که واجد سختی با بسترهای بومی نبود. این بدین معناست که استخدام حزب یعنی یک نهاد سیاسی کاملاً مدرن در چنین شرایطی چه بازخوردی در فضای سیاسی ایران قرن نوزدهم خواهد داشت. به گفته طباطبایی، نهادهای سیاسی ما از مسیر بسط نظری شریعت به‌استعانت اصول فقه چنانچه نایینی بدان دست یازید، اتفاق می‌افتاد، جامعه‌ی ایران بهتر می‌توانست کاربست سیاسی پسااستبداد خود را بازسازی و تجهیز نماید (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۸).

بیش‌تر علل و عواملی که در بالا ذکر شد، عمدتاً مصادیقی در ادوار سیاسی قبل از انقلاب اسلامی می‌یافتند. با پیروزی انقلاب و نص صریح قانون اساسی مبنی بر آزادی فعالیت حزبی، سلسله علت‌هایی رخ داد که عملاً فعالیت حزبی را به کم‌ترین حالت ممکن خود رساند. در شهریور ۱۳۶۰ قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی مشتمل بر نوزده ماده و نه تبصره به تصویب رسید که مبین فعالیت احزاب در دوره‌ی جمهوری اسلامی بود. در این قانون، فعالیت گروه‌های سیاسی احزاب، سازمان‌ها و جمعیت‌ها و انجمن‌ها، آزاد اعلام شد؛ مشروط بر این که با استقلال کشور، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس و مصالح جمهوری اسلامی تعارض نداشته باشند (شناسنامه تشکل‌ها و احزاب سیاسی، ۱۳۷۷: ۱۵-۱۱).

امتناع فعالیت حزبی در جمهوری اسلامی چند دلیل عمده داشت:

۱. اول این که بحران گروگان‌گیری عملاً منجر به از صحنه بیرون‌رفتن احزابی شد که گرایشات ملی- مذهبی داشتند. با اشغال سفارت آمریکا، اهتمام و اراده‌ی دولت مهندس بازرگان مبنی بر آزادی هرچه سریع‌تر گروگان‌های آمریکایی و لزوم عادی‌سازی روابط

دیپلماتیک با ایالات متحده در تضادی آشکار با جو انقلابی و رادیکال اول انقلاب واقع شد. این وضعیت به بدبینی امام و دستور ایشان مبنی بر غیرقانونی شدن نهضت آزادی منجر شد (تکیه، ۱۳۸۹: ۵۵). به عبارتی اگر احزاب سیاسی سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی را در سه دسته ملی‌گرایان، چپ‌گرایان و مذهبی‌ها تقسیم کنیم، بحران سفارت دسته‌ای از ملی‌گرایانی که با عنوان نهضت آزادی و گرایش‌هایی نزدیک به اسلام‌گرایان خود را بازسازی کرده بودند، را از صحنه بیرون کرد. خارج شدن نهضت آزادی اولین نتیجه‌ی ایدئولوژیک شدن فضا در اوایل انقلاب بود.

دومین گروهی که در سال‌های آغازین و پر التهاب انقلاب از صحنه‌ی سیاست ایران رانده شد، چپ‌گرایان می‌باشند. گروه‌های چپ‌گرا اوایل انقلاب را ذیل دو حزب عمده می‌توان نام برد: حزب توده و زیر مجموعه‌های آن، و سازمان مجاهدین خلق. جو ایدئولوژیک و عجزین شدن سیاست با ایده‌آل‌های ایمانی در اوایل انقلاب، مقدمتاً مسیر حصول به اجماع با گروه‌های غیرایمانی را بر اساس غیریت‌سازی‌های دینی غیرقابل انعطاف مشکل می‌ساخت. در این میان سیگنال‌های مثبت حزب توده در جهت پشتیبانی از انقلاب اسلامی، در حالی که همان مشی دنباله‌روی از شوروی را دنبال می‌کرد، با دیده‌ی احتیاط و بدبینی نگریسته شد. دنباله‌روی توده‌ای‌ها از شوروی در حالی صورت می‌پذیرفت که شعار "نه شرقی و نه غربی" امام خمینی، راه را بر هرگونه تبعیت و دنباله‌روی از قدرت‌های خارجی مسدود می‌کرد. با فتح خرمشهر و رو آمدن دست برتر سپاه پاسداران و بسیج مردمی در معادلات جنگ و موازنه‌های سیاسی داخلی، حزب توده به تبعیت از شوروی‌ها که در این مقطع جانب عراق را گرفته بودند، بنای شکوه و لجاجت گذاشت و ایران را از ادامه‌ی پیشروی در خاک عراق برحذر داشت (عزت‌الله نوذری، ۱۳۸۷: ۵۱) که نتیجه‌ی آن عبارت بود از امحای کامل حزب توده در سال ۱۳۶۲.

تحزب در دوره‌ی جمهوری اسلامی با شرایط ویژه‌ای مواجه شد. اگرچه ذیل مصرحات قانون اساسی و پاره‌ای دیدگاه‌های بنیان‌گذار انقلاب سازوکار حزبی به رسمیت شناخته می‌شد، ولی تحولات میدانی نشان داد که حزب در چارچوب سیاست‌های جمهوری اسلامی نمی‌تواند به‌عنوان یک نهاد سیاسی مؤثر - چنان‌چه در کشورهای غربی شاهد آن هستیم - ظاهر شود. به‌نظر می‌رسد علت ناکارآمدی تحزب در مقطع زمانی بعد از انقلاب، عدم سازگاری آن با تئوری ولایت فقیه باشد. تئوری ولایت فقیه ادامه‌ی همان نظریات سنتی سیاست است که نمی‌تواند در بست پذیرای چارچوب‌ها و روندهای سیاسی مدرن شود. البته جمهوری اسلامی روندهای شکلی دموکراسی - مثلاً سازوکارهای انتخاباتی، تفکیک شکلی قوا و نهادهایی چون مجلس - را به‌صورت قالب استخدام نمود، ولی هیچ‌وقت

نخواست از محتوا و منویات اسلامی عقب نشینی نماید. از الزامات محتوای اسلامی، ولایت مطلقه‌ی فقیه است که اولاً مشروعیت مردمی را از گذر انتخابات صرفاً جهت کشف اراده‌ی شارع می‌پذیرد. وضعیتی که ذیل آن مجلس صرفاً بازوی تقنینی ولایت فقیه محسوب می‌شوند و رییس جمهور منتخب ملت باید در چارچوب سیاست‌هایی فعالیت کند که به امضا و تأیید رهبری رسیده باشد. با این شرایط، حزب به‌مثابه بخشی از اجتماع که داعیه‌ی تصدی قدرت و تحقق سیاست‌هایی را دارد که به‌نحوی مستقل و بر اساس تصمیمات درون حزبی به آن رسیده است؛ در صورتی که مخالف الزامات تئوری ولایت فقیه باشد، مجال فعالیت نخواهد داشت. چنانچه در تاریخ بعد از انقلاب گروه‌های سیاسی که با الزامات ولایت فقیه هم‌خوان نبودند، از صحنه خارج شدند؛ گروه‌های سیاسی منطبق با نظام هم که ماندند، دیگر نمی‌شد آن‌ها را حزب به‌معنای واقعی کلمه نامید.

۲. علت دومی که در جمهوری اسلامی با هژمونی شدن اسلام حوزوی اتفاق افتاد، نضج گرفتن این تصور بود که حزب در سنت اسلامی مذموم شمرده شده است. این که در قرآن حزب‌الله در مقابل حزب شیطان آمده است، این قرینه‌سازی‌های فرهنگی را ایجاد می‌کرد که حزبی که در مقابل احزاب مذهبی - که به آن‌ها حزب‌الله یا حزب‌اللهی اطلاق می‌شد - باشد، به‌عنوان حزب شیطان و اعوان و انصار وی قلمداد شوند. بعضی از احزاب چون حزب توده و سازمان مجاهدین خلق بعد از سال ۱۳۵۴ (نوذری: ۱۸۴) عملاً خود را احزابی غیردینی و بعضاً ضد دین معرفی کردند. از سوی دیگر، آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مبارکه‌ی روم فقط ناظر بر تقابل بین حزب‌الله و حزب‌الشیطان نیست، بلکه از این آیه مفهوم تفرقه و تشتت از کارکرد حزبی در ذهن متبادر می‌شود. قدر مسلم، ذهنیت اسلامی سرخوشی با تحزب ندارد؛ این در حالی است که جهت تحزب در شکل مدرن خود، حصول به اجماع است، نه تفرقه و تشتت؛ و نقطه‌ی اشتراک حزب در قرآن و حزب به‌مثابه یک نهاد سیاسی مدرن، فقط اشتراک در لغت است، نه در معنا و کاربرد.

۳. مسأله‌ی دیگری که از قدرت نفوذ ویژه‌ای در ذهنیت اسلامی وجود دارد، بحث مذموم بودن طلب قدرت است. این در حالی است که مبارزه برای قدرت، محور فعالیت احزاب است. این بحث ریشه در اخلاق اسلامی دارد. در ادبیات دینی احادیث مختلفی همانند «الولایه لا تطلب» و هم‌چنین «لا تسئل الولایه» دال بر مذموم بودن طلب قدرت دارد، که در ادبیات ما در قالب عبارات مختلف منعکس شده است.

علل ساختاری

به اعتقاد کارشناسان، تحزب نیازمند محقق شدن پاره‌ای زیرساخت‌هاست که بدون تحقق آن‌ها از حزب و تحزب فقط اسم آن باقی می‌ماند. یک بررسی در مورد چگونگی

شکل‌گیری احزاب در ایران نشان می‌دهد که هنوز مشروطه رشد نکرده و هنوز مجلس برقرار نشده، ما حزب داریم. مجلس در اروپا ۲۰۰ سال سابقه‌ی تاریخی دارد؛ سپس حزب به‌وجود می‌آید و اولین حزب‌ها از درون مجلس پیدا می‌شوند. در دوران مشروطه خیلی سریع، اول، مجلس شورای ملی را تشکیل دادند؛ هنوز قانون اساسی جان‌یافته بود که تشکیلاتی به‌وجود آوردند که به‌طریقی آن‌ها را به‌هم زدند. هنوز نه مجلس و نه قانون اساسی، هیچ‌کدام جا نیفتاده بودند که احزابی پیدا شدند که از همان اول منکر قانون اساسی بودند. یعنی از همان اول می‌خواستند یک تحول و تغییراتی در قانون اساسی بدهند (اتحادیه، ۱۳۷۸). این در حالی است که مفاهیم کلیدی فرهنگی چون: رقابت اندیشه، احترام به تفاوت انسان‌ها، لزوم تحمل دیدگاه‌های مخالف، قانون‌گرایی و ... از ضرورت‌های فرهنگی‌ای محسوب می‌شوند که فقدان آن‌ها منجر به اتفای هرگونه کار گروهی و حزبی در یک زمینه‌ی دموکراتیک می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۵). ارزش‌های فرهنگی به‌صورت مستقل تولید و نهادینه نمی‌شوند؛ زیرساخت‌های اقتصادی، نظام باورها و اهتمام نخبگان جامعه نقشی تعیین‌کننده در صحت و سلامت امر سیاسی دارند. اندیشمندانی چون تونیس، دورکیم، هانتینگتون که مطالعاتی ناظر بر گذار اجتماعی کشورها از وضعیتی سنتی به وضعیت مدرن داشته‌اند، معتقدند ارزش‌های مدرنی چون تحزب در جامعه‌ای مستقر می‌شود که تحولات اجتماعی کشورها منجر به تولد یک انسان مدرن شده باشد؛ انسانی که در حال‌وهوای قبیله‌ای و ایلیاتی سیر نمی‌کند، خود را از بسیاری بندهای اندیشه‌ای رفتاری سنتی گسسته، و عقلانیت را سرلوحه عمل خود قرار می‌دهد (دورکیم، ۱۳۶۹).

ضعف ساختار سیاسی اجتماعی به‌خوبی با تشکیل احزاب در عصر مشروطه نمایان می‌شود. در این شرایط، احزاب به‌جای بالابردن میزان مشارکت مردمی، مشغول زد و خورد با رقبای خود بودند و کارشان از زد و خورد به ترور و تکفیر منتهی شد؛ و نه تنها فضای منازعات سیاسی را آشتی‌پذیر جلوه ندادند، بلکه خود تبدیل به عاملی برای ستیز در جامعه شدند (سالمی قمصری، ۱۳۸۶). در تاریخ تحزب ایران مشاهده می‌شود که شیوه‌ی برخورد با تحزب از نظرگاهی کوتاه‌بینانه صورت می‌گیرد. از یک طرف، اگر گروهی جمع می‌شوند تا حزبی تشکیل شود، کار آن‌ها خیلی سریع به مطلق‌اندیشی و خود حقیقت‌بینی می‌رسد؛ درحالی که اولین و اساسی‌ترین پیام حزب، آموختن تعامل و تعادل در اندیشه و رفتار است. و مهم‌ترین کارویژه‌ی آن عبارت است از کانونی کردن اعتماد (Fukuyama, 1995. P.123). از طرف دیگر، عصبیت‌های قدیمی و منافع کهن، چنان از نهادهای سیاسی اجتماعی مدرن هراسناک است که گویی منتظر اشتباه کوچکی است تا از کاه، کوه بسازد و تمام ارزش‌های پیدا و پنهان یک نهاد را زیر سوال ببرد. نمونه‌ی برخورد

با مدارس به سبک جدید پیش از این ذکر شد؛ حزب نیز از این آسیب مصون نمانده است. درحالی که مسیر پیشرفت و نهادینه شدن کار حزبی از مسیر تجربه‌ها می‌گذرد. این درست نیست تا حزبی اشتباهی کرد، فوراً برای برطرف کردن نه تنها یک حزب خاص، بلکه برای برطرف کردن تحزب بسیج شویم (معادخواه، ۱۳۷۸).

اندیشمندان حوزه‌ی مطالعات دموکراسی و نوسازی عمدتاً ربط وثیقی بین سیاست و اقتصاد می‌بینند. بدین معنا هر جا به مدد صنعت و تجارت، پیشرفتی در اقتصاد و انباشتی در پول و سرمایه صورت پذیرفته است، زمینه‌ی مناسب‌تری برای توسعه‌ی سیاسی فراهم آمده است. نظر به تاریخ تحولات کشورهای اروپایی متوجه می‌شویم، صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری، زمینه‌ساز نزدیک‌تر کردن ارزش‌ها و تمایلات جامعه‌ی اروپایی گردید. صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری باعث گردید تا منافع وفاداری به کشور، ملت، خاک و وطن و حریم ملی ارتقا یابد. در دنیای مدرن به لحاظ سیاسی دو منبع وفاداری وجود دارد: اول، حزب سیاسی که برنامه، فکر و طرح و اجرا از آن نشأت می‌گیرد؛ دوم، نظام سیاسی، خاک و کشور و وطن که در قالب آن، عموم فعالیت‌های سیاسی و غیرسیاسی صورت می‌گیرد (سریع‌القلم ۱۳۸۹: ۲۶). مادامی که جامعه به واسطه‌ی ظرفیت ثروت خود و یا استقلال مالی خود از دولت نتواند مستقل فکر کند و آلترناتیوها و راه‌وروش‌های خود را انتخاب نماید، دموکراسی به صورت منطقی و تکاملی و پایدار رشد نخواهد کرد. بنابراین اصلاح ساختار اقتصادی یک جامعه، مقدم بر اصلاح ساختار سیاسی آن می‌باشد. تا زمانی که دولت متولی معاش مردم است، نهادهای مدنی دفاع از حقوق شهروندان - چون احزاب - شکل نخواهند گرفت (همان: ۳ و ۴). نکته‌ای که در مورد صنعتی شدن باید گفت این است که لازمه‌ی صنعتی شدن، بالارفتن میزان کار گروهی و هماهنگی است. در جوامع صنعتی این ویژگی از صنایع به متن جامعه تسری یافته است. چون جامعه‌ی صنعتی خودش یک خصوصیتی دارد که جامعه را به طرف نظم و سازمان‌یافتگی می‌کشاند. صنعت و اقتصاد در جامعه، هر چقدر پیش‌تر رشد کند، جامعه را به طرف نظم و ارتباط و کارهای جمعی و تعاونی می‌کشاند. شاید اگر ما هم یک کشور صنعتی می‌شدیم، ممکن بود اخلاق دیرینه‌ی اجتماعی مان در مورد احزاب زیاد مؤثر واقع نمی‌شد؛ ولی ما چون در زمینه‌ی اقتصادی رشد نکرده‌ایم و هنوز ساختار اقتصادی ما ساختار کاسبی یا فتودالی یا کاسبی و تجارته‌ی است، در تحزب هم اثر منفی گذاشته است (سجایی، ۱۳۷۸).

مقدوریت‌ها و پتانسیل‌های تحزب

به‌زعم مقاله‌ی حاضر، اگرچه موانع و محدودیت‌های گسترده‌ای پیش روی تحزب قرار دارد، ولی می‌توان به آینده‌ی تحزب در ایران خوش‌بین بود. به نظر می‌رسد در این زمینه

می‌توان از پتانسیل‌ها و مقدراتی چون: گسترش سوادآموزی و بالارفتن سطح تحصیلات به‌ویژه تحصیلات دانشگاهی، توجه فقها به موضوعات مستحدثه هم‌چون حزب و دیگر متعلقات مردم‌سالاری، ریشه‌داری تحزب در ایران و پیمودن راهی صد و اندی ساله، روند رو به تزاید جمعیت شهری، صنعتی‌شدن، وجود اسناد و عباراتی از اندیشه‌ی امام مبنی‌بر تصدیق کار حزبی، گسترش روزافزون فن‌آوری‌های رسانه‌ای و انفجار اطلاعاتی که منجر به خارج‌شدن اطلاعات و مسیر ارسال آن از انحصار می‌شود، همه‌وهمه در ترسیم چشم‌اندازی مثبت از آینده‌ی تحزب در ایران حکایت دارند.

نباید فراموش کرد در ایران بعضی نهادهای جدید راه خود را از میان سنگلاخ مخالفت‌ها، خشونت‌ها و تعصبات کور باز کردند. اکنون نظام آموزش و پرورش به سبک جدید یک واقعیت مسلم است، در حالی که در برهه‌ای از تاریخ این کشور هر جا مدرسه‌ی جدیدی می‌یافتند، ویران می‌کردند. هم‌چنین سابقه‌ای در مورد پارلمان و مطبوعات در گذشته وجود داشته و وجود خواهد داشت. همه‌ی این شواهد این تصور را پررنگ می‌کند که تاریخ کار خود را خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. تحزب نیز به‌همین منوال با گذشت زمان و تغییر ایستارها و انگاره‌ها که از ضرورت‌های عصر جهانی‌شدن است، وضعیت ایده‌آل‌تری خواهد یافت.

جامعه‌ی امروز ایران جامعه‌ای است که به‌مدد تحصیلات و خروج افراد از جهان اندیشه‌ی قبیلگی می‌توانند کنش‌های عقلانی داشته باشند. در ایران امروز، نه‌تنها بیش‌تر از ۹۵ درصد مردم باسوادند، بلکه جمعیت تحصیل‌کرده‌ی ایران با تحصیلات آکادمیک، بخشی عمده از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. مسلماً چنین سطح بالایی از تحصیلات شرایط بهتری را برای کنش‌های عقلانی فراهم می‌کند. در نگاه اندیشمندانی چون پای، آلموند و هانتینگتون، حزب ذیل پروسه‌ی نوسازی سیاسی که مبتنی بر پروسه‌های عقلانی‌شدن کنش‌های اجتماعی است، جای می‌گیرد. از نظر آن‌ها نوسازی سیاسی و عقلانی‌شدن اقتدار و ظهور جامعه‌ی مدنی، زمینه برای پیدایی و فعالیت احزاب سیاسی فراهم می‌شود (بدیع، ۱۳۷۶: ۱۵۱).

از نگاه لرنر، تحول جامعه‌ی سنتی به مشارکتی، نتیجه‌ی منطقی تغییر در سه ساحت است: ابتدا شهرنشینی افزایش می‌یابد و سپس در درون شهرها دو عامل سواد و دسترسی به رسانه‌ها گسترش پیدا می‌کند. بین این دو متغیر رابطه‌ی متقابل وجود دارد، به‌طوری که سواد، رسانه‌ها را گسترش می‌دهد و رسانه‌ها نیز سواد را افزایش و عمومیت می‌دهند. این تعامل نیز نهادهای مشارکت را توسعه می‌دهند (سراجزاده، ۱۳۷۳: ۴۲۶-۴۲۷). از نظر انیکلس تحصیلات، مهم‌ترین نشانه‌ی ارزش‌های نوین محسوب می‌شود و اضافه‌شدن هر یک سال

بر تحصیلات، موجب افزایش ۲ تا ۳ درجه از ارزش‌های تجدیدگرایی در مقیاس نوگرایی از ۰ تا ۱۰۰ می‌شود (سو، ۱۳۷۸: ۵۸). به نظر اینکلس: «انسان‌های متجدد به انجمن‌های داوطلبانه پیوسته و در امور اجتماع محلی خود مشارکت می‌کنند» (قوام، ۱۳۷۳: ۱۰۶). آلموند و پاول بیان می‌دارند: «بیش‌تر پژوهش‌هایی که در میان کشورها صورت گرفته است نشان می‌دهد که شهروندان تحصیل کرده‌تر، ثروتمندتر و بهره‌مند از مهارت‌های حرفه‌ای بیشتر، به‌طور متوسط احتمال بیش‌تری دارد که واجد امتیازهای مشارکت‌جویانه باشند» (آلموند و پاول، ۱۳۸۰: ۱۴۲).

در هر صورت در جامعه‌ی امروز ایران شاخص‌های نوسازی به نسبت دهه‌های قبل وضعیت بهتری را نشان می‌دهد. در دهه‌ی دوم انقلاب موسوم به سازندگی اگرچه دولت وقت فعالیت‌های سیاسی را به‌جهت لزوم تجهیز اقتصادی محدود کرده بود، ولی در این دوره طبقه‌ی متوسط اقتصادی جدیدی شکل می‌گیرد که به‌قولی بار اصلاحات دموکراتیک بر دوش آن است. در این دوره شهرنشینی گسترش فوق‌العاده‌ای می‌یابد و تأسیس نهادهای آموزشی جدید چون دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه پیام‌نور... در کنار دانشگاه‌های ملی که اکنون ظرفیت پذیرش بیش‌تری داشتند، زمینه را برای بالابردن کمی و کیفی تحصیلات در جامعه فراهم کردند که این خود وضعیت مناسبی را در جهت گسترش هژمونی‌شدن ارزش‌های دموکراتیک فراهم می‌کند.

اگر نظر هانتینگتون درباره‌ی مراحل تحزب در جوامع دستخوش نوسازی را مبنای قضاوت خود قرار دهیم، بدین‌معنا که احزاب در جوامعی که دستخوش تحول و نوسازی سیاسی قرار می‌گیرند، چهار مرحله‌ی زیر را طی می‌کنند: مراحل «جناح‌بندی‌شدن»، «دوقطبی‌شدن»، «گسترش» و «نهادمندی» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۹۷). می‌توان گفت تحزب در وضعیت فعلی در ایران به قضاوت کارشناسان در مرحله‌ی گسترش قرار دارد و هنوز به مرحله‌ی نهادمندی پا نگذاشته است (سلیمانی و نقیب‌زاده: ۱۳۸۸).

با پیروزی انقلاب و قرار گرفتن اندیشه‌ی فقهی در مصدر تعاملات اندیشه‌ای نظام، بسیاری از تصوراتی که سابق بر این وجود داشت، رفته‌رفته دستخوش تحول گردید. این تغییرات یا در همان چارچوب فقه اجتهادی مبتنی بر ادله‌ی معتبر شرعی حاصل شد، و یا این که قرائتی روشنفکرانه از اسلام در فضای جامعه گسترش یافت که دین‌شناسی آن‌ها کم‌تر حوزوی و مرجعیت‌محور بود، بلکه بیش‌تر مراجعه‌ی مستقیم به نص و الزامات عقلی را مبنای عمل خود می‌دانست. این تعاملات و مباحث فکری که در فضای حوزه شکل گرفت، اگرچه لزوماً جهتی دموکراتیک نداشت، ولی در باب تحزب چه در میان نوگرایان و چه در میان روشنفکران حوزوی، تصورات سابق نسبت به حزب که فاقد تبادری مثبت

بود را تغییر داد که می‌توان ریشه‌ی این تغییرات را اولاً به الزامات اعصار و امصار ربط داد و دوم به شرایطی که ذیل آن خود علما عملاً متولی قدرت سیاسی شدند. در این شرایط بسیاری از علما برای ضروری شمردن حزب به دنبال اثبات شرعی وجود احزاب شدند و در این جهت از قوائد فقهی، استعارات و قرینه‌سازی‌های تاریخی متعددی استفاده کردند. بعضی قائل به تشابه احزاب با «نقبا» در جوامع تشکیلات قبایلی شدند. پاره‌ای به جهت مصلحت عقلی و رویکرد مبتنی بر سیره‌ی عقل، کاربست آن در نظام حکومتی را در منظومه‌ی فقهی خود پروراندند. بعضی حزب را به‌عنوان «امری مستحدثه» و موضوعی در حوزه‌ی «رخص» یا حوزه «مالانص فیه» با استفاده از ملاک «عدم تعارض و یا معارضه با دین» محسوب نمودند. در این راستا لزوم وجود حزب ذیل قوائدی فقهی چون "وجوب مقدمه‌ی واجب" و قاعده‌ی "عدم اختلال نظام" مطرح گشت. در نهایت به حزب به‌مثابه مصداق مهمی از عمل ساختارمند و گسترده نهاد حسبه یا امر به معروف و نهی از منکر و راهکاری برای اهتمام به امور مسلمین و تحقق شوری و مشورت نگریسته شد (ایازی، ۱۳۷۸: ۱۱).

علی‌رغم تصورات موجود که که حزب متباین با تئوری ولایت فقیه، که نه در طول آن، بلکه در مقابل آن است، باید گفت حداقل این تقابل در منظومه‌ی بنیان‌گذار انقلاب دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد آن‌چه این تقابل را برجسته نمود، عواملی بود که ریشه در تحولات میدانی داشت، نه در نظامات اندیشه‌ای. البته بایست یادآور شد فعالیت حزبی به تصریح اصل ۶۲ قانون اساسی در زمان تدوین قانون اساسی به رسمیت شناخته شد. امام خمینی که از اوان جوانی تحولات سیاسی ایران را رصد می‌کرد، از جمله شرکت در جلسات و مناظرات مجلس، علی‌الخصوص هنگامی که مدرس یک طرف مناظره بود. ایشان که به‌خوبی بر ماهیت کنش و کارویژه‌ی حزبی واقف بود، در فرازی به نقد حزب در عصر مشروطه می‌پردازد. از نظر امام این شکل حزب در عصر مشروطه بیش‌تر کارکردی تفرقه‌برانگیز داشت تا سازوکاری برای حصول به اجماع نخبگان و اتفاق نظری در بین سیاسیون:

«به‌نظر من که در صدر مشروطیت حزب را در ایران درست کردند، حزب بازی را برای همین درست کردند که نگذارند این ملت با هم آشتی کنند. برای این که حزب را می‌دیدند که این‌جا بنای این‌ها این است که وقتی این حزب شد حزب عدالت، و آن حزب شد حزب دموکرات که در صدر مشروطه بوده، این‌ها با هم دشمنند. این برای آن می‌زند، این برای آن می‌زند. احزاب در خارج این‌جا جور نیستند. اگر نمایش بدهند که این‌جا جور هستند برای این که کلاه سر ما بگذارند. اگر نمایش بدهند که این‌ها اختلاف دارند، اختلاف اساسی ندارند.»

این‌ها کلاه سر ما می‌خواهند بگذارند تا ما اختلاف پیدا نکنیم. مثل یک بچه‌ای ما را حساب می‌کنند که یک توپ می‌اندازند میدان که سرگرم کنند مردم را» (امام خمینی، ج ۱۲: ۲۶).

امام خمینی در موضعی ماهیت غیر تعینی، زورکی و غیر خودجوش حزب واحد رستاخیر را به باد انتقاد می‌گیرد. امام این اقدام را برخلاف طبیعت تشکیل احزاب می‌داند. این که در سیر طبیعی خود اول حزب تشکیل می‌شود و بعد دولت قائم به احزاب است، نه این که اول حکومت مستقر شود، بعد به زور و اجبار حزب تشکیل دهد:

«آن‌جاهایی که حزب هست، دولت‌ها از حزب وجود پیدا می‌کنند؛ نه این که اول دولت تشکیل بشود بعد حزب درست کند! بعد اتکا به آن پیدا کند! این‌جا، خوب، شما می‌بینید اول دولت درست می‌شود. دولت هم به مجلس و به من و شما هیچ ربطی ندارد. اول دولت درست می‌شود. خودشان می‌گویند، من نمی‌گویم، خودشان می‌گویند ما به امر آمدیم و به امر می‌رویم؛ غلط هم هیچ کس نباید بکند؛ هیچ و کیلی هم غلط نکنند. نمی‌کند هم! اول دولت تشکیل می‌شود؛ بعد که دولت تشکیل شد و سرنیزه دستش آمد، شروع می‌کند حزب درست می‌کند. آن وقت هم یک حزبی است که دولت از حزب پیدا شده! دولت ما حزبی است! دولت آقایان حزبی است! آقا! این را برای کی می‌گوی؟! من آخوند می‌فهمم، دول عالم نمی‌فهمند این‌ها را؟! آن‌ها می‌خواهند تو این‌طور باشی؛ می‌خواهند عقب‌افتاده باشی. دست بردارید آقا از این عقب‌افتادگی؛ مجد خودتان را حفظ کنید. اگر حزب می‌خواهید درست کنید، خوب، یک حزبی قبل از این که دولت شما پیش بیاید، یک حزبی درست کنید؛ و بعد هم حزب در مجلس، به‌طور [ی] که باید بشود، به‌طوری که قوانین اساسی و قانون اساسی و سایر قوانین اقتضا می‌کند، نماینده درست کنند؛ و بعد هم آقای وزیر، نخست‌وزیر متکی به نمایندگان که از حزب پیدا شد و از جمعیت و از خواسته‌ی مردم و این‌ها پیدا شد؛ بعد می‌شود یک دولت متکی به حزب متکی به ملت. اما شما اول دولتت را درست می‌کنید، اول نخست‌وزیرت درست می‌شود، بعد حزب درست می‌شود! این هم باز دولت حزبی است! ... یک بساط درست می‌کنند، بساط حزبی - این بساطی است که دارید می‌بینید. هر روز راه می‌افتند به یک جایی از پول این ملت بیچاره» (همان، ج ۱: ۲۸۶).

امام خمینی به‌خوبی واقف است که ذات تحزب مصلحت‌اندیشی، عقلانیت، حصول به اجماع و تلطیف قدرت است. بیان ذیل امام خمینی نشان می‌داد که ایشان در موضوع‌شناسی

تحزب به عرف حزب که همان معنای جاریش در مغرب زمین است توجه فرموده است. حزب در روایتی که امام خمینی به‌درستی از عرفش می‌دهد، اولاً پدیده‌ای است که پیش از شکل‌گیری دولت وجود دارد و مخلوق فعل دولت نیست؛ ثانیاً با اساسنامه‌ای مشخص و برنامه‌ریزی دقیق به رقابت با سایر احزاب و گروه‌های سیاسی می‌پردازد؛ ثالثاً به‌جای این که منشأ اختلاف باشد، عامل وحدت است؛ و رابعاً حزب بیش از آن که در پی منافع گروهی باشد، در صدد تأمین مصالح و منافع ملی کشور است:

«طرز احزاب در سایر کشورهای بزرگ، از قبیل شوروی- اگر باشد احزابی در آن- و از قبیل انگلستان، فرانسه، امریکا، با وضع احزاب در مملکت امثال ما مختلف است. هیچ‌وقت نخواهید دید که دو حزب در امریکا باشد که یکی‌شان یا هر دوی‌شان برخلاف مصلحت امریکا عمل کنند. شما دیدید که در همین چندوقت، این مخالفتی که بین دو حزب در امریکا بود و می‌خواستند یک دسته‌ای، یک نفر را برای خودشان رئیس‌جمهور کنند، آن دسته هم یکی دیگر را؛ بعد از آن که آن یکی برد، قضیه را و رئیس‌جمهور شد، آن حزب دیگر نیفتادند به‌جان او و کارشکنی کنند! تبریک گفتند، و بلاشکال مشغول خدمت هستند برای کشور خودشان و با وحدت کلمه، کشور خودشان را پیش می‌برند. اما در ممالکی که توجه به مسائل ندارند و دیدهای سیاسی ندارند، این‌ها چنان‌چه گروه‌هایی درست کنند یا احزابی درست کنند، این‌طور نیست که بعد از آن که کاندیدای یک حزبی در یک امری پیش برد، دیگران بیایند تبریک بگویند و کمک کنند او را؛ دیگران مخالفت می‌کنند و کارشکنی می‌کنند. باید این ملت بیدار بشود. باید این سران و دولت‌مردان شمّ سیاسی پیدا کنند. این‌ها شمّ سیاسی ندارند. توجه به مسائل و مسائلی که برای حفظ این کشور است ندارند. این‌ها را اشخاصی که تعهد به اسلام ندارند تحریک می‌کنند- چه از خارج و چه از داخل- و به‌جان هم می‌اندازند [تا] برخلاف مصالح کشور خودشان عمل کنند» (همان، ج ۱۴: ۴۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقاله‌ی حاضر تلاش شد به محدودیت‌ها و مقودریت‌های عمل حزبی در ایران پرداخته شود. از این حیث لازم شد تاریخ تحزب در یک‌صد و اندی ساله‌ی اخیر و زمینه‌های شکل‌گیری آن‌ها بررسی شود. در باب علل عدم استقرار و نهادینه‌شدن احزاب موارد متعددی را ذکر نموده‌اند. موانعی که طیفی از ذهنیت‌های فرهنگی، ساختارهای اجتماعی،

فاکتورهای سیاسی و گستره‌ای از شرایط و الزامات سیاسی را دربر می‌گیرد، که در مجموع می‌توان از دو دسته عوامل نام برد: عوامل کارکردی یعنی عواملی که به عامل انسانی و کنش مستقیم وی عطف و ارجاع دارد؛ و عوامل ساختاری که نقش ساختارها مستقل از عامل انسانی پررنگ می‌شود. چنانچه رفت، جامعه بی‌سواد، ساختارهای اقتصادی ضعیف جامعه ایران، رسوبات گسترده‌ی ادبیات استبدادی و تداوم آن در روح و جان مردم ایران، چپ‌زدگی در تاریخ معاصر و بالاخره ماهیت قائم به غیر (کشورهای خارجی) و قائم به فرد بودن احزاب نام برد. امکان، مقدورات و پتانسیل‌های حزب در ایران در ادامه مبحث محدودیت‌ها بررسی گردید. به‌زعم مقاله‌ی حاضر شرایط امروز جامعه ایران اگرچه در بعضی مقوله‌های تعیین‌کننده کماکان مبتنی بر همان منطق سابق است، ولی تغییر شرایط خارجی از جمله گسترش فوق‌العاده‌ی سواد و سطوح عالی تحصیلات، گسترش حیرت‌انگیز رسانه‌ها و انفجار اطلاعاتی، گسترش شهرنشینی، تجربه‌ی یکصد ساله حزب، متحول شدن فضای حوزه‌های علمیه و وجود اشارات و بیاناتی در اندیشه و مواضع حضرت امام دال‌بر تأیید حزب در شکل صحیح آن، همه و همه مویذ وجود چشم‌اندازهایی مثبت برای شکل‌گیری حزب در آینده‌ی سیاسی ایران است.

منابع

۱. ابراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلام. ترجمه: کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، و محسن مدیر شانه‌چی. تهران: نشر مرکز (چاپ دوم).
۲. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۵۸). مبانی سیاسی. تهران: انتشارات توس.
۳. اتحادیه، منصوره (۱۳۷۸). عوامل عدم رشد حزب در ایران. فصل‌نامه یاد؛ شماره: ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶.
۴. اطلاعات، ش ۱۵۷۶۷، ۳ بهمن.
۵. امام خمینی (۱۳۷۸). صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی. تهران: نشر عروج.
۶. ایازی، سید محمد (۱۳۷۸). مقدمه‌ای بر شناخت جایگاه احزاب در اسلام؛ مندرج در کتاب حزب و توسعه‌ی سیاسی. تهران: انتشارات همشهری.
۷. ایوبی، حجت‌الله (۱۳۹۰). پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب. تهران: سروش (چاپ سوم).
۸. اینگلهارت، رونالد؛ آبرامسون، پل. آر (۱۳۷۸). امنیت اقتصادی و دگرگونی ارزشی. ترجمه: شهناز شفیق‌خانی، نامه پژوهش، شماره ۱۴ و ۱۵.
۹. آلموند، جی. آ؛ پاول، بی. جی (۱۳۸۰). مشارکت و حضور سیاسی شهروندان. ترجمه: علیرضا طیب. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۶۴-۱۶۳.
۱۰. بدیع، برتران (۱۳۷۶). توسعه سیاسی. ترجمه: احمد نقیب‌زاده. تهران: قومس.

۱۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۲). موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران. تهران: گام‌نو.
۱۲. بهار، محمدتقی (۱۳۹۲). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر (چاپ نهم).
۱۳. تبریزنیا، حسن (۱۳۷۱). علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران. تهران: مرکز نشر بین‌الملل.
۱۴. تکیه، ری (۱۳۸۹). ایران مخفی. ترجمه و نقد: ولی محمد احمدوند. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. جهانین، داریوش (۱۳۷۹). مصاحبه با دکتر بشیریه، مجله مطالعات ملی، پاییز ۱۳۷۹، شماره ۵.
۱۶. دارایی، علی (۱۳۸۱). سیاست‌داران اهل فیضیه. تهران: سیاست (چاپ دوم).
۱۷. دورانت، ویل (۱۳۸۹). تاریخ تمدن؛ یونان باستان (جلد سوم). ترجمه: حمید عنایت و دیگران. تهران: انتشارات علمی فرهنگی (چاپ هفتم).
۱۸. دورکیم، امیل (۱۳۶۹). درباره‌ی تقسیم‌کار اجتماعی. ترجمه: باقر پرهام. تهران: انتشارات کتاب‌سرای بابل.
۱۹. دوورژه، موریس (بی‌تا). احزاب سیاسی. ترجمه: رضا علومی. بی‌جا: بی‌نا.
۲۰. سالمی، مرتضی؛ قمصری، مرتضی (۱۳۸۶). موانع فرهنگی تحزب. فصل‌نامه علوم اجتماعی، ش ۳۷.
۲۱. سحابی، عزت‌الله (۱۳۷۸). عوامل عدم رشد تحزب در ایران. فصل‌نامه یاد. شماره: ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶.
۲۲. سراج‌زاده، حسین (۱۳۷۳). مشارکت سیاسی و توسعه. در: مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی (جلد اول) تهران: انتشارات سمت.
۲۳. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: نشر فرزاد.
۲۴. سلیمانی، غلامعلی؛ نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۸). نوسازی سیاسی و شکل‌گیری احزاب در جمهوری اسلامی بر اساس رویکرد هانتینگتون. مجله سیاسی، دوره سی‌ونهم، شماره ۴.
۲۵. سو، آلوین‌ی (۱۳۷۸). تغییر اجتماعی و توسعه. ترجمه: محمود حبیبی مظاهری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۶. شناسنامه‌ی تشکل‌ها و احزاب سیاسی ایران (۱۳۷۷). تهران: اداره‌ی کل سیاسی وزارت کشور؛ دبیرخانه‌ی کمیسیون ماده‌ی ۱۰ احزاب.
۲۷. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۱). نظریه حکومت قانون در ایران. تهران: انتشارات ستوده.
۲۸. طیرانی، بهروز (۱۳۸۹). حزب در ایران. تهران: نشر کتاب مرجع.
۲۹. علمداری، جهانگیر معینی (۱۳۸۵). روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی). تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۳۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳). سیاست‌های مقایسه‌ای. تهران: سمت.
۳۱. کسروی، سیداحمد (۱۳۹۲). تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
۳۲. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲). تاریخ بیداری ایرانیان. به‌اهتمام: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: کتاب آگاه.
۳۳. محمدی‌نژاد، حسن (۱۳۸۱). احزاب سیاسی. تهران: امیرکبیر.
۳۴. مدیر شانه‌چی، محسن (۱۳۷۸). عوامل عدم رشد تحزب در ایران. فصل‌نامه یاد، شماره: ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶.

۳۵. _____ (۱۳۷۹). *ت حزب و توسعه‌ی سیاسی در ایران: مطالعه موردی ادوار اول و دوم حزب*. مجله دانش و توسعه، شماره ۱۱.
۳۶. _____ (۱۳۷۵). *احزاب سیاسی ایران*. تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
۳۷. معادیخواه، عبدالمجید (۱۳۷۸). *عوامل عدم رشد حزب در ایران*. فصل‌نامه یاد؛ شماره ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶.
۳۸. تقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۳). *احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ*. تهران: نشر قومس.
۳۹. _____ (۱۳۷۸). *حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز*. تهران: میزان.
۴۰. نوذری، عزت‌الله (۱۳۸۱). *تاریخ احزاب سیاسی در ایران*. بی‌جا: انتشارات نوید شیراز.
۴۱. نیازی، محسن (۱۳۸۱). *تبیین موانع مؤثر بر مشارکت اجتماعی در شهر کاشان در سال ۱۳۸۰*. پایان‌نامه‌ی دکتری، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان.
۴۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش تحول و دگرگونی*. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.
۴۳. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۸). *جمعیت عامیون ایران، گروهی آزادیخواه میهن‌پرست یا فراماسون‌های آنگلو فیل*. مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۴۹ و ۱۵۰.
۴۴. هولاب، رابرت و هابرماس، یورگن (۱۳۷۵). *نقد حوزه عمومی*. ترجمه: حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
45. Brian Tierney Religion, Law and the growth of contitutional thought. cambridge university press, 1982.
46. Francis Fukuyama, Trust: The social Virtues and the Creation of prosperity. New York press, 1995.
47. Robert E. Dowse. John A. Hughes. Political sociology. New york. John wiley and Sone, 1977.